



# روایت‌های ناگفته

---





## روایت اول

### مملکت مال شما، فقط اجازه دهید شاه باشم!!

#### اشاره

این گزاره‌ها را بارها شنیده‌ایم که «تاریخ حافظه ملت هاست» یا «انسان‌ها، سازنده تاریخ و در عین حال، خود نیز محصول تاریخ جامعه خویش‌اند.» مفاهیم بنیادین هر دوره‌ای که از چشم‌انداز آنها، آفرینش‌های امر جدید اتفاق می‌افتد، همگی تحت تأثیر ساحت‌های تاریخی یک ملت هستند. هر ملتی سه ساحت تاریخی دارد:

۱. تاریخ به مثابه خاطره، ۲. تاریخ به مثابه پیوستگی، ۳. تاریخ به مثابه شناخت.  
از هر یک از این ساحت‌ها یک مفهوم تولید می‌شود که معناآفرینی و عبرت‌آموزی تاریخ تحت تأثیر این مفاهیم است.

در تاریخ به مثابه خاطره، مفهوم واقعیت؛ در تاریخ به مثابه پیوستگی، مفهوم هویت و در تاریخ به مثابه شناخت، مفهوم حقیقت تولید می‌شود.

بنابر این ما در مطالعات تاریخی پیوسته با سه مفهوم: واقعیت، حقیقت و هویت سر و کار داریم. درک هر ملتی از واقعیت، حقیقت و هویت وابسته به نظام دانایی آن ملت است. هیچ ملتی نمی‌تواند خط زمان مطالعات تاریخ تحولات خود را بر خط زمان مطالعات تاریخی دیگران استوار سازد. آن جریانی که خط زمان تاریخ تحولات ملت خود را بر اساس نظام



دانایی دیگران پایه‌ریزی می‌کند دانسته یا نادانسته جامعه خود را گرفتار گمگشتگی نشانه‌ها می‌سازد. اتفاقی که متأسفانه از دوره قاجاریه در ایران آغاز شد و در دوره پهلوی به دلیل وابسته بودن نظام سیاسی به استعمار، جهل غرب پرستان و سرسپردگی آنها به بیگانگان، گمگشتگی واقعیت‌ها، تناقض هویتی و کج‌فهمی حقیقت را به همراه آورد.

انقلاب اسلامی ملت ایران در سال ۱۳۵۷ این سیر تاریخی باطل و بیگانه را در هم پیچید و تاریخ ایران را که از فرهنگ و باورهای تاریخی و ملی سرزمین ایران بریده بود و معنآفرینی خود را در تاریخ و فرهنگ بیگانگان جست‌وجو می‌کرد، مجدداً با تاریخ و فرهنگ ایران پیوند زد.

اکنون مهم‌ترین مسئله در مطالعات تاریخی ایران این است که چگونه گسست دوپست‌ساله تاریخ معاصر ایران از پیشینه تاریخی و فرهنگی خود را که غرب پرستان عصر قاجاری و پهلوی بر ما تحمیل کردند در ساحت‌های مختلف تاریخ که بدان‌ها اشاره شد، پر کنند.

مضمون یک نهضت تام و نهایی برای پایان بخشیدن به تمامی روایت‌های بی‌نشانه‌ای که در تاریخ ایران جا خوش کرده و هیچ نسبتی با فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی ما ندارد، هم در ساحت واقعیت، هم در ساحت هویت و هم در ساحت شناخت، زیربنای همه آن کوشش‌هایی است که بر این وابستگی و بی‌هویتی نقطه پایان می‌گذارد.

یکی از وسواس‌های ما در مطالعات تاریخی باید همین مسئله باشد. این وسواس حتی در انتزاعی‌ترین حوزه‌های دانش برای ما حیاتی است. اگر علاقه‌مند به ایران هستیم، اگر دغدغه پیشرفت این ملت بزرگ را داریم، اگر به استقلال، آزادی، کرامت، عزت و عظمت ایران فکر می‌کنیم باید به قول فیلسوف فرانسوی آلن بدیو، به پیوستگی دو مضمون پایان و آغاز جدی فکر کنیم. «پایان بخشیدن» و «آغاز کردن»<sup>۱</sup> دو حدی است که برای ما بعد از انقلاب اسلامی مرز وادادگی و سازش و سازش‌ناپذیری و مقاومت است. پایان دادن به نگاه به بیگانه و آغاز اعتماد به ذخایر و سرمایه‌های ملی. ما در ساحت مطالعات تاریخی مروج چنین روشی هستیم و از تمامی پژوهشگرانی که معتقد به باز تولید معنا در سه مفهوم واقعیت، هویت و حقیقت مطالعات تاریخی هستند دعوت می‌کنیم خاطره‌ها، پیوستگی‌ها و شناخت تاریخ ایران را بر اساس آنها ثبت، ضبط و تحلیل کنند.

به همین اعتبار فصلنامه پانزده خرداد بر آن است در راه حفظ و نگهداری نکته‌های سرنوشت‌ساز تاریخی که نشان‌دهنده هشیاری، بیداری، تیزبینی، ژرف‌نگری و نفوذناپذیری راست‌قامتان و تاریخ‌سازان روزگار است، رخدادها و روایت‌های تاریخی را به دست آورد و به ثبت برساند و در ژرفای تاریخ به امانت و ودیعه بسپارد. از این رواز همه زنان و مردان وارسته‌ای که یادهای جالب و بااهمیتی در سینه دارند- هر چند کوتاه- دعوت می‌شود آن خاطرات را به این فصلنامه برسانند و بدین گونه به سهم خود، در نگارش تاریخ صادق و به

۱. آلن بدیو، این قرن، ترجمه فؤاد جراح‌باشی، تهران، بیدگل، ۱۳۹۴، ص ۶۴.

دور از دروغ و تحریف، همراه و همگام باشند.

صاحب‌نظران پژوهش‌های تاریخی می‌دانند که روایت‌های تاریخی که امروزه در قالب تاریخ شفاهی مطرح است چقدر در رمز‌گشایی بعضی از اسناد تاریخی یا انحراف تاریخ مهم هستند. سرمایه‌گذاری استعمار آمریکا و انگلیس در چهار دهه گذشته بر روی پروژه تاریخ شفاهی ایران و جمع کردن خاطرات اغلب مهره‌های رژیم پهلوی برای تحریف تاریخ، نمونه‌هایی از این دست است که نشان می‌دهد چه هجوم سنگینی برای القای روایت‌های سست، خاطره‌های جعلی و بی‌ارزش و غیره برای تحریف ساحت واقعیت، حقیقت و هویت تاریخ ایران وجود دارد. برای مثال: بخش تاریخی شفاهی دانشگاه هاروارد با سرمایه سازمان‌های امنیتی آمریکا به سرپرستی حبیب‌لاچوردی، بنیاد مطالعات ایران که توسط اشرف پهلوی پایه‌ریزی شده و به وسیله یکی از فاسدترین زنان دربار پهلوی یعنی مهناز افخمی و همسرش اداره می‌شود، مرکز مطالعات ایرانی لندن که توسط یکی از وابستگان به باند مهدی هاشمی قاتل به نام قهرمان (سلمان) صفوی که به‌ظاهر در ساحت تصوف و فلسفه ایرانی فعالیت می‌کند اداره می‌شود، مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه استنفورد آمریکا که با سرمایه دولت آمریکا و توسط یکی از کمونیست‌های واداده دوران پهلوی به نام عباس میلانی اداره می‌شود و وظیفه‌ای جز تطهیر سران رژیم پهلوی ندارد، مرکز مطالعات ایران لندن به مسئولیت حسن حکیمیان، کتابخانه مطالعات ایرانی لندن به مسئولیت ماشاءالله آجودانی و ده‌ها مرکز دیگر که کار آنها تحریف تاریخ ایران و دروغ‌پرانی علیه جمهوری اسلامی است. وجود همه این مراکز که بخش اعظمی از آنها بر روی تاریخ شفاهی متمرکز هستند، بیانگر آن است که روایت یا خاطره یکی از شیوه‌های تولید فرهنگی است که در متقاعد کردن مردم نسبت به واقعیت، هویت و حتی حقیقت برخی از دیدگاه‌های عقیدتی درباره عالم و آدم و تأمین رضایت جامعه برای دل سپردن به این دیدگاه‌ها اهمیت فراوانی دارد.

بیان روایت‌های فراموش‌شده و ناگفته تاریخی از زبان راویان راستگو و درستکار که در درازای زندگیشان هیچ‌گاه و هرگز سخنی باطل و خلاف واقع از آنها دیده و شنیده نشده است، رسالت مقدسی است که می‌تواند برای نسل امروز و نسل‌های فردا پندآمیز و عبرت‌انگیز باشد و بدین وسیله آن ژرف‌اندیشان و تاریخ‌پژوهانی را که اصل و نسب خویش را به کلی گم نکرده و بی‌ریشه بار نیامده‌اند می‌تواند با سرگذشت پیشینیان آشنا سازد و راه را و گریز از چاه را به آنان بنمایاند و آنها را چه بسا از خطرها و لغزش‌ها برهاند.

امیدواریم این سرفصل تازه در فصلنامه پانزده خرداد، محملی برای آن بخش از روایت‌های راستینی باشد که به دلیل کوتاهی مطلب عموماً در جایی ثبت و ضبط نمی‌شود و پس از چندی به دست فراموشی سپرده می‌شود.

فصلنامه پانزده خرداد





آیت‌الله حاج آقا مجتبی تهرانی<sup>۱</sup> روایت کرد که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ روزی میرزا باقر آشتیانی<sup>۲</sup> تلفنی از من درخواست ملاقات کرد. در این ملاقات به من گفت که شاه طی پیغامی برای من به وسیله یکی از بستگان ما از خانواده آشتیانی، از من خواسته است به امام برسانم که من (محمد رضا شاه پهلوی) آماده‌ام مملکت را به شما بسپارم تا به هر گونه که خود می‌خواهید آن را اداره کنید، هر قانونی را لغو کنید یا به تصویب برسانید به شرطی که بگذارید که من به عنوان شاه در جای خود بمانم و سلطنت داشته باشم، قول می‌دهم که در هیچ کاری نیز دخالت نکنم. (نقل به مضمون)

حاج آقا مجتبی اضافه کرد که پس از رایزنی و موافقت حاج آقا میرزا باقر آشتیانی، بی‌درنگ با هواپیما رهسپار عراق شدم و به نجف رفتم. در آنجا آگاهی یافتم که امام به کربلا مشرف شده‌اند. در کربلا خدمتشان رسیدم و جریان را به عرضشان رساندم. امام جواب دادند که این شاه را من بزرگ کرده‌ام<sup>۳</sup> و از خوی و خصلت او به درستی آگاهی دارم. او هر گاه که خود را در خطر ببیند، فوراً قیافه حق به جانب به خود می‌گیرد و مظلوم‌نمایی می‌کند. آن‌گاه که خطر از سرش گذشت از شمر جلادتر می‌شود و دمار از روزگار همه درمی‌آورد و خون ملت را در شیشه می‌کند (نقل به مضمون) امام در ادامه افزودند: سلام من را به علمای تهران برسانید و بگویید که تا سرنگونی شاه چیزی نمانده است، همت کنید که هر چه زودتر از پای دربیاید و ملت ایران از شر او رهایی یابد. (نقل به مضمون)

### روایتگر: حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید حمید روحانی

۱. مجتبی شهیدی کلهری مشهور به حاج آقا مجتبی تهرانی از اساتید عرفان و اخلاق حوزه‌های علمیه تهران و از دلپاختگان مکتب امام خمینی
۲. فرزند میرزا احمد آشتیانی و نوه آیت‌الله مجاهد میرزا حسن آشتیانی از رهبران قیام تحریم تنباکو در دوره ناصرالدین شاه
۳. «فلانی را من بزرگ کرده‌ام»، از کنایه‌های مشهور در فرهنگ و ادب ایرانی است و ناظر به این معناست که من تمام ویژگی‌ها، خصلت‌ها و روحیات طرف را می‌دانم. این تمثیل، هم در جهت مثبت و هم در جهت منفی مورد استفاده قرار می‌گیرد.